

المرسی السابع:

توقفگاه هفتم:

جلجامش ویوسف (ع)

گیگمش و یوسف ع

انتصر جلجامش في رحلته الأولى وقتل الشيطان خمبابا، وعاد إلى أوروك ولبس تاجه لتبدأ معركته الثانية مع الدنيا (الآلهة عشتار أو أنانا):

گیگمش در سفر اولش پیروز شد و شیطان هومبابا را کشت. سپس به اوروک بازگشت و تاجش را بر سر گذاشت تا جنگ دوم با دنیا (الهه ایشتار یا اینانا) را آغاز کند:

« ولما لبس جلجامش تاجه رفعت عشتار الجلیلة عینها ورمقت جمال جلجامش فنادته:

تعال یا جلجامش وکن عریسی،

وهبني ثمرتک أتمتع بها،

کن زوجي وأکون زوجک،

سأعد لك مرکبة من حجر اللازورد والذهب،

وعجلاتها من الذهب وقرونها من البرونز،

وستربط لجرها شياطين الصاعقة بدلاً من البغال الضخمة،

وعندما تدخل بيتنا ستجد شذى الأرز يعبق فيه،
إذا دخلت بيتنا فستقبل قدميك العتبة والدكة،
سينحنى لك الملوك والحكام والأمراء

«وقتی گیلگمش تاج خود را به سر گذاشت، ایشتار شکوهمند سر بالا
گرفت و زیبایی گیلگمش را دید و او را گفت: گیلگمش به حضور من بیا و
داماد من باش،
ثمرات را به من عطا کن تا از آن بهره‌مند گردم،
بگذار من عروس تو و تو داماد من باشی،
برای تو مرکبی از سنگ لاجورد و طلا مهیا خواهم کرد،
با چرخ‌هایی از طلا و دست‌های برنزی،
و دیوهای توانمند صاعقه به‌جای قاطران بارکش آن را خواهند کشید،
وقتی به خانه‌ی ما وارد شوی، می‌بینی عطر سدر در آن پیچیده است،
وقتی به خانه‌ی ما وارد شوی، آستانه و سریر آن به پاهایت بوسه خواهند
زد،
پادشاهان حکمرانان و شاهزادگان در برابرت تعظیم خواهند کرد. ...

ففتح جلامش فاه وأجاب عشتار الجلیلة وقال:
أي خير سأناله لو تزوجتك ؟
أنتِ !
ما أنتِ إلا الموقد الذي تخمد ناره في البرد،
أنتِ كالباب الناقص لا يصد عاصفة ولا ريحاً،
أنتِ قصر يتحطم في داخله الأبطال،
أنتِ فيل يمزق رحله،
أنتِ قير يلوث من يحمله وقربة تبلل حاملها،

أنتِ حجر مرمر ينهار جداره،
أنتِ حجر يثب يستقدم العدو ويغريه،
وأنتِ نعل يقرص قدم منتعله،
أي من عشاقك من بقيت على حبه أبداً ؟
وأي من رعائك من رضيت عنه دائماً ؟

گیلگمش لب به سخن گشود و به ایشترار شکوهمند پاسخ داد: ...
چنانچه با تو ازدواج کنم، به چه نکویی خواهم رسید؟
تو!

تو جز آتشدانی که در سرما خاموش می‌شود، نیستی،
تو چون دربِ ناقصی می‌مانی که بوران و باد را مانع نیست،
تو کاخی هستی که درون آن شیرمردان شکست می‌خورند،
و فیلی هستی که کجاوهایش را ویران می‌سازد،
تو همچون قیری هستی که حامل خود را به آلودگی می‌کشاند و مَشکی
هستی که حاملش را خیس می‌کند،
تو سنگ مرمری هستی که دیوارش فرو می‌ریزد،
تو چون سنگ یشمی که دشمنش رو به آن کرده، فریبش را می‌خورد،
تو کفشی هستی که پوشنده‌اش را می‌گزد،
بر عشق کدامیک از عاشقانت پایدار مانده‌ای؟
و از کدامیک از بندگانت همیشه راضی بوده‌ای؟ ...

ولما سمعت عشتار هذا استشاطت غيظاً وعرجت إلى السماء،
صعدت عشتار ومثلت في حضرة أبيها أنو وأمها أنتم فجرت دموعها وقالت:
يا أبي إن جلجامش قد عزرني وأهانني،
لقد سبني وعيرني بهناتي وشروري،
ففتح أنو فاه وقال لعشتار الجليلة:

أنت التي تحرشت فأهانك جلجامش،
وعدد مثالبك وهناتك،

ايشتار با شنیدن این سخنان در خشم شدید شد و به آسمان بالا رفت،
ايشتار صعود کرد و به محضر پدرش انو و مادرش آنتوم رفت و گریه‌کنان
گفت:

ای پدرم، گیلگمش مرا تحقیر کرد و بر من اهانت روا داشت،
مرا ناسزا گفت و اعمال پلیدم را نکوهش کرد.
انو زبان به سخن گشود و به ایشتار شکوهمند گفت:
تو خود به او تعرض کردی و از این رو گیلگمش به تو اهانت کرد،
و بدی‌ها و اعمال آلوده‌ات را بازشمرد،

ففتحت عشتار فاها وقالت لـ (أنو) اخلق لي يا أبت ثوراً سماوياً ليهلك
جلجامش،

وإذا لم تخلق لي الثور السماوي فلاحظمن باب العالم الأسفل،
وافتحه على مصراعيه واجعل الموتى يقومون فيأكلون كالأحياء،
ويصبح الأموات أكثر عدداً من الأحياء،
ففتح أنو فاه وأجاب عشتار الجليلة وقال:

لو لبیت طلبك لحلت سبع سنين عجاف لا غلة فيها،
فهل جمعت غلة تكفي الناس؟،
وهل خزنت العلف للماشية؟،

فتحت عشتار فاها وأجابت أنو أباهاً قائلة لقد كدست بيادر الحبوب للناس
وخزنت العلف للماشية،

فلو حلت سبع سنين عجاف فقد خزنت غلالاً وعلفاً تكفي الناس والحيوان

« [ملحمة جلجامش]. »

ایشتر زبان به سخن گشود و به (انو) گفت: ای پدر، برای من گاوی آسمانی بیافرین تا گیلگمش را نابود کند، و اگر از آفریدن گاو آسمانی امتناع ورزی، درب عالم زیرین را در هم خواهم شکست، و هر دو لنگه‌اش را باز خواهم کرد و مردگان را می‌گذارم تا برخیزند و زندگان را بخورند، و شمار مردگان بیش از زندگان شود، انو دهان گشود و به ایشتر شکوهمند پاسخ داد: اگر آنچه را خواهانی به انجام برسانم، هفت سال خشکسالی خواهد آمد که هیچ محصولی باقی نخواهد ماند، آیا تو بقدر کافی محصول برای مردم گرد آوردی؟ و آیا علوفه‌ای برای چهارپایان به انبار گذاشته‌ای؟ ایشتر دهان گشود و پدرش انو را پاسخ داد: خرمن‌های غلات برای مردم و علوفه برای چهارپایان انبار کرده‌ام، و اگر هفت سال بی‌حاصل فرا آید، حبوبات و علوفه بقدر کافی برای مردم و حیوانات هست». [حماسه‌ی گیلگمش - طه باقر.]

وفي القرآن: ﴿وَرَأَوْنَاهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَغَلَّقَتِ الْاَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللّٰهِ اِنَّهُ رَبِّيْ اَحْسَنَ مَثْوٰىيْ اِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ﴾ [يوسف: 23].
﴿قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِيْنَ دَابَّآ فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوْهُ فِيْ سُنْبُلِهٖ اِلَّا قَلِيْلًا مِّمَّا تَاْكُلُوْنَ * ثُمَّ يَأْتِيْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ سَبْعُ شِدَادٍ يَّاْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ اِلَّا قَلِيْلًا مِّمَّا تَحْصِنُوْنَ * ثُمَّ يَأْتِيْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ عَامٌ فِيْهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيْهِ يَعْصِرُوْنَ﴾ [يوسف: 47-49].

در قرآن نیز آمده است: ﴿و آن زن که یوسف در خانه‌اش بود، در جست‌وجوی تن او می‌بود و درها را بست و گفت: پناه می‌برم به خدا! او

(همسر زليخا) پرورانندهی من است و مرا منزلتی نیکو داده و ستمکاران رستگار نمی‌شوند ﴿﴾. (یوسف، آیهی ۲۳).

﴿گفت: هفت سال با جدیت زراعت می‌کنید؛ و آنچه را درو کردید، جز کمی که می‌خورید، در خوشه‌های خود باقی بگذارید (و ذخیره نمایید). پس از آن، هفت سال سخت (و خشکی و قحطی) می‌آید، که آنچه را برای آن سالها ذخیره کرده‌اید، می‌خورند؛ جز کمی که (برای بذر) ذخیره خواهید کرد. سپس سالی فرامی‌رسد که باران فراوان نصیب مردم می‌شود؛ و در آن سال، مردم عصاره (میوه‌ها و دانه‌های روغنی را) می‌گیرند (و سال پر برکتی است)﴾ (یوسف: آیات ۴۷ تا ۴۹). (۳۳)

* * *

[33]. والسؤال هنا: أي ربط يمكننا أن نفهم بين جلامش الموعود وبين نبي الله يوسف (ع) (حفيد إبراهيم (ع))؟

الجواب: إن من طالع روايات آل محمد يعرف بكل وضوح تمام الربط، فدنيا يوسف (ع) التي تجسدت بزليخا الفاتنة وملكها وخدمها، والتي قررت سجنه وعقوبته بسبب رفضه السجود لها وطاعتها في طلبها، هي ذاتها الدنيا (زليخا جلامش) التي تطلب الآن عقوبته لرفضه السجود لها، ومعرفة ذلك يسهم في التعرف على سبب قلة أنصار المهدي (ع) وكثرة أعدائه من أهل الدنيا الفاتنة. ولهذا صار أكيدا أن الاعتبار بما جرى على يوسف (ع) ومعرفة قصته جيدا، له أثر كبير في الالتحاق بركب يوسف آل محمد، المنقذ العالمي والمنتظر الموعود.

عن سدير الصيرفي، قال: سمعت أبا عبد الله الصادق (ع) يقول: (إن في صاحب هذا الأمر لشبه من يوسف، فقلت: فكأنك تخبرنا بغيبة أو حيرة؟ فقال: ما ينكر هذا الخلق الملعون أشباه الخنازير من ذلك؟ إن إخوة يوسف كانوا عقلاء ألباء أسباطاً أولاد أنبياء دخلوا عليه فكلموه وخاطبوه وتاجروه وراودوه وكانوا إخوته وهو أخوهم، لم يعرفوه حتى عرفهم نفسه، وقال لهم: أنا يوسف، فعرفوه حينئذ فما ينكر هذه الأمة المتحيرة أن يكون الله عز وجل يريد في وقت [من الأوقات] أن يستر حجته عنهم، لقد كان يوسف إليه ملك مصر، وكان بينه وبين أبيه مسيرة ثمانية عشر يوماً، فلو أراد أن يعلمه مكانه لقدر على ذلك [والله لقد سار يعقوب وولده عند البشارة تسعة أيام من بدوهم إلى مصر]، فما تنكر هذه الأمة أن يكون الله يفعل بحجته ما فعل بيوسف أن يكون صاحبكم المظلوم المجحود

حقه صاحب هذا الأمر يتردد بينهم ويمشي في أسواقهم ويطاء فرشهم، ولا يعرفونه حتى يَأذن الله له أن يُعرفهم نفسه، كما أذن لِيوسف حتى قال له إخوته: إِنَّكَ لَأَنْتَ يَوْسُفُ قَالَ: **أَنَا يَوْسُفُ** بحار الأنوار: ج 52 ص 154.
للمزيد أنظر: ملحق رقم (4).

[۳۳] - پرسشی که مطرح می‌شود: چه پیوند و ارتباطی بین گیلگمش موعود و پیامبر خدا یوسف ع (نوادهی ابراهیم ع) وجود دارد که می‌توانیم دریابیم؟
پاسخ: کسی که روایات آل محمد ع را مطالعه کرده باشد ارتباط را به روشنی کامل متوجه خواهد شد؛ دنیای یوسف ع در زلیخای فتنه‌انگیز و ملک و خدمتگزارانش تجسم‌یافته بود؛ کسی که به جهت نپذیرفتن سجده بر او و اطاعت در طلبش، تصمیم به زندانی کردن و مجازاتش گرفت. این همان دنیاست (زلیخای گیلگمش) که به دلیل نپذیرفتن سجده بر آن، اکنون خواهان مجازاتش می‌باشد و دانستن این مطلب در درک علت اندک بودن یاران مهدی ع و بسیار بودن دشمنانش که دنیای فتنه‌انگیز را طلب می‌کنند، مؤثر می‌باشد. از همین روست که دانستن آنچه بر یوسف ع گذشت، تأکیده شده است و درک عمیق داستان او تأثیر به‌سزایی در پیوستن به لشکر یوسف آل محمد ع - رهایی‌بخش جهانی و منتظر وعده داده شده- دارد.

از سدیر صدقی نقل شده است: شنیدم ابا عبدالله امام صادق ع می‌فرماید: (در صاحب این امر، شباهتی از یوسف قرار دارد). عرض کردم: گویا شما از غیبت یا حیرتی به ما خبر می‌دهید. فرمود: (چرا این مردم لعنت‌شده‌ی خوکصفت، چنین چیزی (غیبت) را انکار می‌کنند؟! برادران یوسف با آنکه افرادی عاقل، فهیم و نوادگان و فرزندان انبیاء بودند، بر یوسف وارد شدند، با او سخن گفتند، او را مخاطب قرار دادند، با او به تجارت پرداختند و به او تعدی نمودند و با آنکه برادرانش و او نیز برادرشان بود، او را نشناختند تا اینکه خود، خویشان را به آنها شناسانید و به آنها فرمود: من یوسف هستم؛ و آنگاه آنها او را شناختند. از چه رو این امت سرگردان انکار می‌کنند که خداوند عزوجل اراده فرماید در وقتی از اوقات، حجتش را از ایشان پنهان سازد؟! یوسف فرمانروای مصر بود و با پدرش، فقط هجده روز راه فاصله داشت، اگر خداوند می‌خواست پدرش را از جایگاه او آگاه سازد می‌توانست چنین کند. به خدا سوگند، یعقوب و فرزندان، هنگام رسیدن نوید و بشارت از بیابان تا مصر را نه روزه طی کردند. پس چرا این امت انکار می‌ورزند که خداوند به همان صورت که با یوسف رفتار کرد، با حجتش نیز رفتار کند و صاحب مظلوم شما که حقش غصب شده، صاحب این امر، میان مردم رفت‌وآمد کند و در بازارهایشان راه برود و بر فرش‌هایشان قدم بگذارد اما او را نشناسند تا وقتی که خداوند به وی اجازه دهد خود را معرفی کند، چنانکه به یوسف اجازه داد تا آن هنگام که برادرانش به او گفتند: آیا تو همان یوسف هستی؟ گفت: من یوسف هستم). بحار الانوار: ج 52 ص 154.

جهت اطلاعات بیشتر به پیوست 4 مراجعه نمایید.